

آیا رادیو وسیله نشر فرهنگ است

از ژرژ دو هامل



« ژرژ دو هامل » نویسنده ، شاعر و ادیب معاصر فرانسه که عضو فرهنگستان آکسور نیز بشمار میرود ، در کتاب معروف خود بعنوان « دفاع از ادبیات » خطراتی را که سینما و رادیو و تلویزیون و « ژورنالیسم » بحال فرهنگ بشری دارد ، با منطقی رسا و بیان زیبایی نشان داده است . از آنجا که این خطر در کشور ما که تازه رادیو و تلویزیون و سینما آشنا میشود ، محسوستر است ، عقاید این نویسنده متفکر را درین باره بسیار جالب و شایان تأمل یافتیم و بی آنکه خود درین باره نظر خاصی داشته باشیم ، عین عقاید او را در باره « رادیو » که امروز نقش بارزی در حیات فکری مردم ما بازی می کند ، ترجمه میکنم و قضاوت البتة بعهدة صاحب نظران است .

علی اکبر کسمانی

آیا میتوانیم فرهنگ نیرومند و باروری بتوسط تماویز متحرک و دستکاهای صدا پدید آوریم ؟

این سؤالی است که بارها باروشن فکران جهان در میان گذاشته ام و بی جواب هم نمانده است .

گروهی از محققان درین باره بحث کرده اند و با من هم عقیده اند که سینما و رادیو ممکن نیست برای بنای یک فرهنگ حقیقی کافی باشد ولی کسانی هم هستند که نظردیگری دارند و این گروه - گرچه از دسته اول کمترند و بقدر آنها غیر پای بنام عقیده خود نیستند - با وجود این ، جا دارد که بنظرشان توجه شود و ببینیم اینها چه میگویند :

آقای « لوئیس لوسدانه » Louis Le Sédaner عقیده خود را درین باره در مجله « نقد جدید » Nouvelle revue Critique بیان داشته است . این نویسنده نشان داده است که استعداد حقیقی دارد و یکی از فرزندان نسل نوی است که میخواهد با شجاعت تمام ، زندگی را چنانکه جهان نو برای او فراهم آورده است بپذیرد ، و این پندی است که من میخواهم علیرغم ایراداتی که ممکنست بآن گرفته شود ، بفرزندان خود بدهم .

بنظر آقای « سدانه » : عیب سینما و رادیو از این جهت است که این دو وسیله هنوز استادان خود را نیافته اند . این نویسنده در طی مقاله خود میپرسد :

آیا تنها نوشتن و چاپ ، یگانه وسیله نشر معرفت است ؟ آنگاه خود جواب منفی میدهد زیرا معتقد است که اگر چنین گوئیم از روی غرور سخنی رانده ایم و حق مانیت که از سینما و رادیو خرده بگیریم بصرف اینکه آنچه امروز در دسترس ما میشود تقریباً پست و یاوه است .

سرانجام چنین بنظر میرسد که آقای « سدانه » معتقد است که انتقاد از سینما و رادیو بعنوان وسایل نشر فرهنگ ، ناشی از بدیهائی است که در برنامه ها و روشهای فنی آنها نهفته است اما مورد انتقاد این نیست زیرا من کاملاً یقین دارم که سینما بمردم نکات جالب و بدیعی نشان داده و نشان خواهد داد .

وقتی یک مرد نابغه ، سینما را وسیله تعبیر میگیرد ، نبوغ بر پرده سینما منعکس میشود . چارلی چاپلین دلائل بسیار بر صدق این گفتار بمانشان داده است و همچنین من معتقدم که رادیو

بعنوان يك وسیله پخش صدا پردور بیگانه از نبوغ نیست. وقتی آهنگهای «باخ» پخش میشود؛
فبوغ درین «جعبه صدا» منعکس میگردد.

ازینرو، ازین حیث بخصوص، من امید فراوان بآینده دارم. اما آنچه مایه نگرانی
خاطر منست، بعضی اشتباهات و دیگر کونیهای ملازم رادیو و سینما بهنگامی است که آنها را بعنوان
وسایل فرهنگی اتخاذ میکنیم.

اساس فرهنگ و معرفت، فهم پدیدهها و کتابها و کائنات است. نفوس بشری، چه
با استعداد و چه بی استعداد، بهر صورت همواره در معرض تردید و پریشانی، و حواس پرتی عارضی
است. حتی آنکه در ادراک و انتباه توانائی بسیار دارد، همواره نیازمند رجوع بموضوع و
اعاده دلایلی است که در هر استدلال و مناقشه وجود دارد؛ و این رجوع که مقصود از آن دقت
فهم است. بعبارت محدود تر: همان عملی است که تفکر نامیده میشود. کسیکه کتاب میخواند،
هر لحظه درنگ میکند تا ببیند شد یعنی از نو آنچه را که خوانده است از سر گیرد و برای بار
دوم و سوم و چهارم و بلکه دهم آنرا بخواند. این روش با فنون حرکت ساز کاری ندارد و ما وقتی
يك «سمفونی» را از رادیو میشنویم و یا يك «تراژدی» را در سینما تماشا میکنیم، بار دیگر
نمیتوانیم بآن بازگردیم در حالیکه کتاب بما امکان تأمل و اندیشه میدهد و اگر کتاب خوبی باشد
میتوانیم از نو آنرا بخوانیم و بار دیگر در بعضی از قسمتهای حساس آن دقیق شویم.
ما از شنیدن رادیو و یا از تماشای سینما بیشتر در صدد تفریح و یا لذتی هستیم و حال آنکه
کتاب برای ما وسیله کسب معرفت حقیقی است.

البته میتوان اعتراف کرد که بعد از شنیدن رادیو یا تماشای فیلم - اگر خواهیم -
ممکنست بکتابی که موضوع بحث رادیو یا فیلم بوده است مراجعه کنیم ولی این احتمال ضعیفی
است. درین احتمال، زیاد امیدوار هستیم زیرا در طبیعت رادیو که مثل رودخانه پیوسته جاری
است. چیزی نیست که فکر و اندیشه ای برانگیزد و بفرهنگ و معرفت حقیقی کمک کند. رادیو
و سینما چیزهای زیاد و اسراف آمیزی را تقدیم میکنند و ما بر اثر آنها بتحقیق یا آزمایش یا تکمیلی
برانگیخته نمیشویم و حتی در صدد بر نمیآئیم که بفهمیم و فقط آنچه را که پیش آید بطور استثنائی
از آن اخذ میکنیم و این شیوه معرفت نیست.

یکی از دوستانم که پیرزن سالخوردی است، سالهاست که مطالعه نمیکند زیرا
چشمش ضعیف شده و قدرت انتباه نیز در او رو بستگی نهاده است ولی برای درک رادیو کمترین
صرف نیروئی کافی است و چون در بسیاری از موارد، يك فرد فقط میتواند نیروی ذهنی بسیار کمی
بکاربرد، طبعاً از رادیو استقبال میکند و متأسفانه درین صورت برای آینده فرهنگ کمترین
اعتباری نمیتواند

فرزندان این پیرزن باو رادیوئی هدیه کردند وزن سالخورده ازین بابت بسیار خشنود
شد زیرا در زمزمه این دستگام بر حرف وسیله ای یافت که ممکن بود او را از افکار و خاطرات
غم انگیز بازدارد. اما از آنجا که این خانم سن هنوز هم در حدود توسعه فهم و اندیشه خود
بود و از درک مطالب تازه بکلی منصرف نشده بود هر روز در راه بار بر سر رادیو داد میکشید که:
« صبر کن! صبر کن! دوباره بگو! بگذار ببینم چه گفتی! » ولی دستگام بیجان نه درنگ
میکرد و نه آنچه را که گفته بود باز میگفت و بدین ترتیب آشکارا بنظر میرسد که این وسایل
جدید که بمردم تقدیم میشود تا از مردم برای خود روح و رونقی بگیرند، با فکر کردن و
اندیشیدن سازگار نیستند.

سینما و رادیو بازگشت ندارند بلکه سیل آسا سرازیر میشوند و میروند و دیگر
بر نمیگردند و همانطور که گفتم مثل جریان رودخانه هستند. رودخانه با خود چه میآورد؟
مگر نه اینستکه غالباً مخلوطی از آنچه «آل اشغال» نامیده میشود؟ و تازه اگر ندرتاً چیز
خوبی هم در برداشته باشد جدا کردن آن مشکل است.
در اینجا بشکته دوم این مسئله میرسیم:

در مطالعه انسان مطلبی را برای خواندن بر میگزینند و این انتخاب یکی از
نخستین وظایف طبیعی ماست. موجود زنده، زنده است برای آنکه میتواند انتخاب کند و از
میان آنچه در جهان هست چیزهایی برای خود برگزیند که نیازی از نیازمندیهای او را بر آورد.
ما، هنگامیکه کتاب یا مجله و یا روزنامه ای میخوانیم، غذائی برای روح خود بر میگزینیم و
همچنین هنگامیکه بناتریا کنسرتی میرویم، برونق اخبار و اطلاعاتی که در آن باره داشته ایم،
باز هم تا حدودی، انتخاب کرده ایم. بهر صورت مسئله، مسئله اختیار و انتخاب است و ما آن
چیزی را بر میگزینیم که بهره ای از آن بر گیریم و دوستش داشته باشیم.

ملکه برگزیدن در برابر این بلندگوهای تازه و نیرومند بکلی از میان رفته و تحقیر
شده است. مقصود، سینما و رادیو است بهنگامیکه نوع غذاهاى روحی ناپخته و جا نیفتاده
خود را اعلام میکنند تا جائیکه بخاطر فقط يك صورت زیبا که میخواهیم آنرا برای خود برگزینیم
ناچاریم هزاران غیر آنرا که ترجیح میدهم هیچ وصفی برای آنها قائل نشوم، تحمل کنیم.





برای آنکه شما يك كنسرت خوب از راديو بشنويد ناچاريد سداهاي ناهنجار و مضحك ديگري را در آغاز و انجام و يا حتى در خلال آن تحمل كنيد . مردمان ساده كه فريب خوردگان حقيقي راديو هستند و بفرهنگ و معرفت احتياج دارند و از كتاب دوگردان شده و بنوعاي راديو اکتفا جسته اند ، يعني همينهايي كه من قضيه شان را در اینجا مطرح و از مسالحتشان دفاع ميكنم ، اينها در انتخاب آنچه ميشنوند ، دقت و تأملی ندارند و مانند كسي هستند كه تشنه اند و در كوزه را برميدارند و يكباره آبرو از برکت خداوندي در شكم سرآزيرم كنند و همه چيز را هم ميبلعدند . از موسيقي و اكثر تا آهنگهاي جاز ، از گفتاري در سياست تا آگهيهاي تجارتي ، از صدای ضربهاي ساعت تا سوت پارازيتهاي ايستگاههاي مخالف .

من ميگويم - و در واقع تکرار ميکنم - كه هرگونه برنامه فرهنگي كه امکان اندیشه و انتخاب در آن نباشد ، در حقيقت دگرگون ساختن معنای آن چيزي است كه تا كنون « فرهنگ » نام داشته است!

پرونده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در میان پیشنهادهايي كه بكميسيون راديو داده شده پيشهادي نظر مرا جلب کرده است ، البته نه بخاطر آنچه در طبيعت اين پيشهاد هست بلکه بخاطر روشنگري و برقراري نام كهناني كه تحقق آن ممكنست بر مشكلي كه ما مطرح کرده ايم بيفكنند . ميگويند اگر برنامه هاي راديو را مانند سينما از پيش اعلام كنيم و نظر شنونده را ببعضی از قسمتهاي برنامه بيشتر معطوف سازيم بهتر است و بدينگونه شنونده را با انتخاب موضوع كمك کرده ايم . فكر بدی نيست و عقیده پيشهاد كنندگان اينستكه اعلام برنامه ها با موسيقي توأم شود تا طراوتي پيدا كند و موسيقي زينت برنامه باشد .

آنروز در اثناء آزمون يكی از اين برنامه ها بخود اجازه دادم كه آنرا قطع كنم و بپرسم كه هرگاه بخواهند نظر شنوندگانرا بحدیثي از دكارت و گفتاري در باره فلسفه اوجلب كنند ، باز هم آهنگي خواهند نواخت و اگر بنوازند چه آهنگي ميخوازند ؟ اعضاء كميسيون كه مرداني دقيق و خوشفكر بودند ، همه دريافتند كه در اينكار چه مشكلاتي هست...

من - بي هيچ شك - از كسافي نيستم كه بنحو خاصي عاشق راديو هستم و معتقدم كه در اين بندبازيها علائم آشكاري از يك بيماري كه سراسر جهان امروز ما را نگران ساخته است وجود دارد و اين بيماري را بايد بيماري درهم آميختن فاميد . ببينيد موهبت گفتار و ملكة كلام چگونه عجز خود را اعلام ميکند زیرا گفته آدمي را كه پيك روح و وسيله پيوند عقول است كافي ندانسته و هنگاميكه ميخواهيم بكسي توصيه بكنيم كه باشاعرزيبائي گوش فرادهد و يا در نمايشگاهي كردشي بکند ، ناچاريم گفته خود را با موسيقي فريبندهاي بياميزيم عيناً شبیه اعلانات تجارتي !

من موسيقي را دوست ميدارم و در هر مناسبت برضد بازرگانان و فريب دهندگان ←

ومفسدین از آن دفاع کرده‌ام ولی معتقدم این جرم است که برای رسیدن به هدفی سوار موسیقی شویم؟ ما در رادیو، موسیقی را تاحد غوغا و هدفهای ثانوی و طفیلی نزول داده ایم و حتی موسیقی را با آمیختن بکفتار، بانحطاط میکشانیم و کفتار را با آمیختن بموسیقی، تحقیر میکنیم. نه آن تپذیر از کرامت است و نه این آمیختن از توانگری!

امروز می بینم عاداتی رسوخ پیدا کرده است و مثلاً مردم در سینما محتاج سروصدائی هستند تا تصاویر متحرک را تماشا کنند و کار بجائی خواهد کشید که مردم وقتی بشنیدن سخنرانی در هر زمینه‌ای میروند تقاضا کنند که کلام سخنران نیز با موسیقی توأم باشد. بدینگونه بسوی آشفته‌گی و هرج و مرج ذهنی کشیده میشوند و احساس نسبت با آنچه را که اساسی است از دست میدهم. به‌عبارت دیگر موسیقی زینت بخش کفتار است. من دشمن زینت و زیور نیستم ولی از هر چه نامناسب و غیر ضروری و بیفایده است بیزارم...

این يك كار بیهوده و عبث و كشنده هوش بشری است اگر ما نتوانیم چیزی درباره اسپانیا بگوئیم بی آنكه درس پرده آهنگهای از «کارمن» بنوازیم!

سازندگان جهان آینده بر حذر باشند: آنها حاجات تازه‌ای می‌آفرینند. درین هشدار، تمام جوانب منطق و اخلاق و زیبایی نهفته است. از درهم آمیختن و افزودن آنچه ضروری نیست بهره‌برند؛ و گرنه از ایشان اندیشه‌های روشنی خواسته نخواهد شد بلکه الوانی از انواع «طبخ» که روز بروز بر تقلید آن افزوده میشود، از ایشان خواهند خواست.

من هنگامیکه این حرف را میزنم، روزنامه‌ای ناطق توأم با موسیقی و عطر و غذا را در خیال مجسم میکنم و هیچ بعید نیست که پیش از ده سال آینده یکی از تراژدیهای راسین را از رادیو بشنویم که بایک دسته موزیسین و مسلسل و سوت خطر توأم شده باشد! ضمناً یک نوع شیرینی برای جویدن و نیز عطری که لوله‌های مخصوصی در اطاق شتون‌گان پخش میکند نیز در کار باشد... والبتہ تمام این کارها را ایستگاههای فرستنده رادیوهای دولتی انجام خواهند داد زیرا تا آن زمان اثری از رادیوهای ملی باقی نخواهد ماند و از برنامه‌های چنین افسوسگر، البتہ همه مردم مرفهی که طاقت تکان خوردن از جای خود ندارند، کاملاً راضی و خشنود خواهند بود و همه نقشه‌هایی که می‌خواهند در آن وجود خواهد داشت! و این انبساط فکر او را باز میکند.

من در این مورد تردید دارم زیرا فکر و اندیشه خود طنین خاصی دارد و این طنین دو مقابل هر گونه طنین خارجی، یا مقاومت می‌کند که البتہ مانع بسط و توسعه آنست و یا اینکه تابع هر گونه فشار میشود و اینهم انحطاطی برای فکر و تعبد و حشمتناکی است!

یکی از کسانی که در حالات روحی مردم امروز مطالعه میکند، ملاحظه دقیقی درین زمینه دارد. او بمن گفت:

خواننده روزنامه‌های امروز در جستجوی بقیه مقالاتی که بسبک ستون بندی جدید جراید چند قسمت شده و صفحات دیگر منتشر می‌گردد، احتیاجی بوزن صفحات روزنامه ندارد زیرا خواننده معتاد بروزنامه بدون تأمل از هر چیزی چند سطر میخواند دور میشود و با وجود این چیزی را هم کم نمیکند. اما من ازین بابت شك دارم و اگر این ملاحظه درست باشد معنایش اینست که درد ریشه گیر شده و بیماری مخلوط کردن همه چیز با هم کار خود را کرده است!

ذوق ترکیب کردن بیشک ذوق خوبی است ولی بشرط آنکه از عناصری باشد که بتوان آنها را با هم ترکیب کرد و از ترکیب آنها وحدتی پدید آید.

يك فرد از افراد عامه امروز از حیث روحی و مادی با چیزهایی بی‌شمار از خرده‌مانده‌هایی که بهر صورت نظم تغذیه بخود میگیرد، تغذیه میشود و این روش که هیچ نوع انظمی در آن نیست انکار تام و تمام فرهنگ و معرفت است.

سال گذشته بدیدن یکی از کارخانه‌های شمال فرانسه رفته بودم. مهندس که مرا در کارخانه راهنمایی میکرد در اثناء بازدید یکدفعه متوجه مردی شد که قدم در آستانه پیری نهاده و از جمله سرکارگران بود و بالحن دوستانه‌ای باو گفت: «خوب داداش! رادیو چطور؟» سرکارگر گفت:

«اوه بسیار خوب آقای مهندس! همینکه در ساعت شش بخانه بر می‌گردم، پیچش را باز میکنم و تا ساعت یازده يك بند کار میکند...» ما خواستیم راه بیافتم. مهندس بدنبال صحبتش با سرکارگر گفت:

«پس قبلاً که رادیو نداشتی چه میکردی؟» سرکارگر که نمیدانست چه جواب بدهد سری تکان داد و بالاخره از زیر سبیل خاکستری رنگش گفت:

«قبلاً! پیش از اینکه رادیو داشته باشم؟ اوه، هیچ نمیدونم!»

درین گفتگوی بسیار ساده، نکته بسیار مهمی نهفته و آن اینست که رادیو برای بسیاری از مردم جایگزین زندگی داخلی و حیات درونی شده است و ازینرو مشکل امروز ما اینست که آیا درین زندگی پراکنده و درهم و پرهی را وارد کنیم و یا نظم و انتظام را؟

